

گرگ‌هایی که دل تکه پاره می‌کنند

زهرا حاجی‌پور

همیشه در چرخش کانال‌های تلویزیون، مستند حیوانات همان برنامه‌ای است که می‌شود برای دیدنش وقت گذاشت. (البته به‌جز زندگی مارها و سوسمارهای چندش‌آور)

زندگی حیوانات، کشکولی است پر از ظرایف و لطایف که با یک نیم‌نگاه هم می‌توان به‌خوبی درکشان کرد. مخصوصاً صحنه شکار که از

پرطرفدارترین لحظه‌های این مستندهاست. همان قدر که صحنه شکار شیر و ببر و پلنگ جالب و حیرت‌انگیز است صحنه به گله زدن یک گرگ گرسنه و تکه‌پاره شدن گوسفندهای

بخت‌برگشته تأسفبار است و شمشیرکننده. لذت درندگی در این حیوان بی‌رحم باعث می‌شود که برای شکار یک طعمه، گوسفندان

بسیاری را قربانی کند. اما شیر با انتخاب طعمه مناسب و یک حمله حساب‌شده، شکارش را به

دام می‌اندازد و گله را به حال خود رها می‌کند. پر بی‌راه نیست اگر بگوییم بعضی دختران و پسران امروز، همان یک سهم خود، از زندگی را با تکه‌پاره کردن دل‌های بسیار برمی‌دارند و این که قرار است چه بر سر این دل‌های پریان

بیاید، اهمیت چندانی ندارد. اما اگر شيرصفتی خصيصة تمام جوانان ایران می‌شد و هر که به سهم خود در زندگی بسنده می‌کرد، ستون قلب‌ها آن قدر مستحکم می‌شد که زمین‌لرزه هیچ نگاهی آن‌را درهم نمی‌شکست و سقف خوشبختی بر سر هیچ خانواده‌ای آوار نمی‌شد.

مگه نه این که هر اشتباهی توی اعمال و رفتارمون صرف‌نظر از تأثیری که توی اجتماع می‌ذاره، بزرگ‌ترین تأثیر رو روی روحمون داره! در حالی که فقط با یه روح بزرگ میشه یه عاشق بزرگ بود و کارهای بزرگ انجام داد (همون بحث پیشرفت خودمون) بزرگ‌ترین سرمایه‌مون یا بهتر بگیم تنها سرمایه‌مون روح پاکمون، اما اونقدر بی‌توجه برخورد می‌کنیم که انگار از سر راه پیدایش کردیم و آن قدر با دل و جرت، که انگار حالا حالا وقت داریم برای زندگی! وقتی این همه سفارش‌مون می‌کنن که تو انتخاب دوست دقت کنی، اون وقت اگه ما به همون اندازه بی‌توجه باشیم، آقا شیطان به آستیناشو بالا می‌زنه و می‌شه پیر رهنمای ما، ما هم با خیال راحت و چشمای بسته دنبالش راه می‌افتیم، حالا این اطمینان رو از کجا کسب کردیم، خدا می‌دونه!

تازه من فکر می‌کنم، اگه نیازی پیش نیاد، هیچ لزومی نداره آدم با اون‌وری‌ها (نه اون‌ور آبی‌ها! همون جنس مخالف‌ها) ارتباط برقرار کنه. اونم به‌شرطی که اون نیاز رو خودمون با یه اشتباه به وجود نیاریم. قاعدتاً این جور مسائل توی این سن و سال برای هرکسی مطرح می‌شه، فقط باید یه راهی پیدا کنیم خواسته‌هامون رو کنترل کنیم، ناسلامتی جوونی گفتن و زور و بازویی! یه چیز درگوشی هم بگم تا یادم نرفته «راستش منم خودم دنبال نیمه گمشده‌ام می‌گردم، به هر دری هم که زدم، اما می‌دونید آخرش به چه نتیجه‌ای رسیدم؟ به این نتیجه رسیدم که باید منتظر بمونم تا خودش بیاد - البته آقا پسر! می‌تونم به در و همسایه‌ها بپارم - آخه اگه اون نیمه گمشده منه، خب حتماً منم نیمه گمشده اونم دیگه، دو سه قدم هم اون برداره بد نیست. می‌ترسم اگه همش من به در و دیوار بزنم بگن طرف، ... می‌تونید که مردم چی می‌گن! خلاصه آخرش هرکاری بکنیم و هر طرف که بریم می‌رسیم در خونه خدا؛ یعنی تا توکل نکنیم کاری از پیش نمی‌بریم. پس امید آنکه، خدا دست همه ما نیمه‌ها رو تو دست همدیگه بذاره!

نیمه‌های گمشده

زهرا اسادات آقامیری

این قضیه ارتباط دختر و پسر - که تو عصر جدید هم کلی تو بورس - یه جورایی مشکوک به نظر می‌رسه. آخه از اون قدیم‌ندیم‌ها هم که نگاه کنیم، از آدم و حوا گرفته تا هرچی معشوقه و شاهزاده و از این جور چیزا که توی شعرها و افسانه‌ها هست، همه دنبال نیمه گمشده‌شون می‌گردن؛ انگاری تو دنیا یه عالمه آدم نصفه نیمه ریخته. چقدر هم پیدا کردن یه نیمه درست و حسابی، اونم تو این دوره زمونه سخته؛ آخه از کجا معلوم که نصفه دیگه ما کرم خورده نباشه! متأسفانه یا خوشبختانه بازار گرمی هم داره، یعنی همه به‌جورایی بهانه دست ما می‌دن. اون از فرهاد که کوه می‌کنه، اون هم از مجنون که سر به بیابون می‌ذاره. خب، فکر می‌کنید ما در مقابل این فداکاری‌ها چه عکس‌العملی نشون بدیم خوبه؟ «جوونیم دیگه، هوایی می‌شیم».

این خیلی طبیعیه که آدم‌ها دوست دارن وارد اجتماع بشن، چون یه موجود اجتماعی‌اند. خیلی‌ها هم دوست دارن با کسی رابطه برقرار کنن که یه سروگردن از خودشون بالاتر باشه. با این توضیح، به نظرتون وقتی توی خیابون یا یه محیط اجتماعی با یه جنس مخالف روبه‌رو می‌شن که از خیلی جهات با خودشون تفاوت‌های جذابی داره! چه‌جوری برخورد می‌کنن؟ یه آدمی که صرف‌نظر از طرز لباس پوشیدن، مدل مو، اخلاق و رفتار و کلاً طرز برخورد و نگاه و صحبتش هم با اونا تفاوت داره، که هر کدام از این تفاوت‌ها ممکنه کلید شروع باشه.

این جور مواقع ما (جوونا) که دنبال تجربه هستیم - و ناگفته نماند، کمی هم کله شق - سعی می‌کنیم این جور رابطه‌ها رو تجربه کنیم، تا چه شود! غافل از اینکه این آتیش اگه مارو نسوزونه، دودش که تو چشم‌مون می‌ره و عاقبت کار هم می‌شیم یه ممشت جوون سوخته و بوی دود گرفته، که هیشکی طرفمون نمی‌یاد.

وقتی روح بدون درک زیبایی آرام بگیرد...

معصومه اسماعیلی

«رنگ‌ها، می‌پزند قلمه‌ها، فرو می‌ریزند امپراتوری‌ها، سقوط می‌کنند اما سخنان حکیمانه باقی می‌مانند»

پرمود بتر! صدلایم را جلو می‌کشم. میز چوبی تکان می‌خورد و کمی آب تازه از داخل گلدان کوچک، روی میز می‌ریزد. شاخه رزی که داخل گلدان بلوری گذاشته‌ام، با ناز، سرش به سمت دیگری خم می‌شود و نگاهم به در چوبی روبه‌رو خیره می‌شود. به موجودی فکر می‌کنم که تا چند لحظه دیگر، روبه‌رویم می‌نشیند و آن چشمان مسحور کننده را به من می‌دوزد. دست و پام را کم می‌کنم. در چوبی با نوای کوتاهی باز می‌شود...

راست گفته‌اند که زیبایی مسحور کننده است؟ - این قلب است که تاب تحمل ندارد و زود مسحور می‌شود.

قلب برای چه آفریده شده است؟ - برای دیدن زیبایی و دل بستن به آن. تا زیبایی حقیقی را بفهمد و روبه‌روی آن خضوع کنند.

- * یکی از مظاهر خودت را به من نشان بده؟
- ریحانه خلقت؛ وجود زن؛ گل خوش‌بویی که سرشار از لطافت است و اگر روح او نیز لطیف باشد، یک زیبایی کامل است.
- * زیبایی چگونه کامل می‌شود؟
- وقتی به منبع خود وصل باشی. مظاهر خلقت هر کدام، برگه از شجره قدرت الهی است و قدرت و زیبایی اصلی، آن قدر مسحور کننده است که قلب را یکسره از آن خویش می‌کند. بین چگونه یکی از مظاهر آن - طبیعت - انسان را می‌خرد!
- * زیبایی را چه گونه می‌سنجند؟
- زیبایی، حقیقتی واحد است و در هر چیز به هر میزان که تجلی کند، زیباست.
- * آیا خلق زیبای زن و مرد یکی است؟
- خیر! برخی از نیکوترین و زیباترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است؛ تکبر، ترس و بخل برای زن، زیبا و برای مرد، زشت است.

* چرا انسان‌ها زیبای واقعی و نوع بازاری‌اش را از هم تشخیص نمی‌دهند؟

- چون هدف انسان نامشخص یا اراده‌اش ضعیف است.

* می‌شود بیشتر توضیح دهید؟

- آدم‌ها سه دسته‌اند: آن‌هایی که برای رسیدن به اهداف والایشان اراده‌ای راسخ دارند. آن‌هایی که نه پی‌گیر هدف هستند و نه ارادت‌مند اراده، و گروه دیگر که اصلاً نمی‌توانند اراده کنند.

گروه اول، اگر حتی بارها اشتباه کنند، در آخر، زیبایی واقعی را پیدا می‌کنند؛ چون قلبشان چیزی را اراده کرده که آن را می‌فهمد و چنین قلبی، زیبایی غیرحقیقی را در آخر سلی می‌زند. گروه دوم هم تا زمانی که اراده نکنند در دامن اشتباهات غوطه می‌خورند و گروه سوم هم تکلیفشان معلوم است.

* درک زیبایی چگونه ممکن است؟

- وقتی روح لطیف شود، هنرمند می‌گردد و روح هنرمند، بدون زیبایی آرام نمی‌گیرد. عادت کن همیشه چیز زیبایی پیش چشم‌ت باشد؛ حتی اگر آن چیز، یک شاخه گل مینا در یک شیشه خالی باشد.

